



پڑوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسالہ جامع علوم انسانی

تعمیراتی، آموزشی و پرورش و اصلاحات

پروفیسر صاحبہ ڈاکٹر علی اصغر احمدی

پرائمری، ثانوی و اساتذہ دانشگاہ



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی

○ وضعیت تربیتی نسل جوان را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا آموزش و پرورش توانسته است به اهداف تربیتی خود برسد؟

● من باید عرض کنم که هر وضعیتی که در جامعه داریم، براساس قاعده اجتماعی خودمان، قطعاً محصول زمینه‌هایی است که خودمان ایجاد کرده‌ایم؛ زمینه‌هایی که در اختیار ما بوده است. پدیده‌های اجتماعی محصول این زمینه هستند. بنابراین ما هرگونه ارزیابی از وضعیت تربیتی جامعه داشته باشیم باید بگوئیم این محصول برآیند عملکرد و کار خودمان هست. من البته همانطور که همه این نگرانی را دارند وضعیت تربیتی جامعه را اصلاً مطلوب نمی‌دانم و به نظرم کسی نیست که بگوید وضعیت تربیتی جامعه مطلوب است. البته می‌توانیم در مورد اینکه نگران باشیم یا نگران نباشیم با همدیگر متفاوت باشیم. من از آدمهایی هستم که زیاد نگران نیستم ولی وضعیت تربیتی جامعه را نامطلوب می‌دانم. اما اینکه چرا این وضعیت به وجود آمده؟ من به طور خلاصه علت اصلی این مشکلات را ناشی از عدم هماهنگی فکری و قلبی دست اندرکاران تعلیم و تربیت می‌دانم؛ یعنی اگر شما هر فردی که در کار تربیت هست را در نظر بگیرید، هر کسی که نقش تربیتی دارد؛ پدر، مادر، مدرسه، رادیو تلویزیون و... اگر خوب دقت کنید که آیا همه اینها می‌دانند که کجا دارند می‌روند؟ باید بگویم که همه در یک حالت سرگردانی و گیجی به سر می‌بریم! و من عامل اصلی را آشفستگی خودمان می‌دانم. مرحوم علامه جعفری در آخرین سخنرانی که من از ایشان شنیدم، از قول یک استاد دانشمند می‌گفت که قبلاً مردم دیندار بودند لیکن دانشمندان بی‌دین، حالا دانشمندان

دیندار شده‌اند و مردم بی‌دین! ایشان می‌گفت که نگوئید مردم بی‌دین شده‌اند، مردم گیج شده‌اند و نمی‌دانند کجا بروند. وضعیت امروز تربیت چنین است، متریان گیجند و اگر دقیقتر بخواهیم بگوییم باید گفت که مریان گیج اند و واقعاً نمی‌دانند کجا دارند می‌روند اگر مریان واقعاً بدانند کجا دارند می‌روند. اگر مریی بدانند کجا دارد می‌رود اصلاً احتیاجی نیست حرف بزند. همین که بدانند کجا می‌رود حرکاتش متریی را تربیت می‌کند.

### ○ آیا این سردرگمی در حوزه سیاست‌گذاران است یا در حوزه اجراست؟

● شما اگر در سیاست گذاری سردرگمی داشته باشید قطعاً در اجرا هم خواهید داشت. ولی ممکن است در سیاست گذاری نداشته باشید، در اجرا داشته باشید. باید عرض بکنم ما چون در سیاست‌گذاری گیجی داریم در حوزه اجرا هم همین وضع را داریم. یعنی ما سردرگمی را در هر دو جا داریم. من از صبح که بلند می‌شوم آیا واقعاً می‌دانم کجا دارم می‌روم؟ می‌دانم چه می‌کنم؟ پیغمبر به عنوان اسوه می‌دانست که چه می‌کند و چه باید بکند، شما در هیچ عمل پیغمبر (ﷺ) سردرگمی نمی‌بینید. «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» یعنی خدا تو را از سردرگمی نجات داده - تو را هدایت کرده به تو گفته کجا برو. روشن کرده بود. ائمه (علیهم‌السلام) ما از ویژگیهایی که دارند این است که هیچ شک و شبهه‌ای در گفتار و کلام و عملشان نیست؛ همه چیز محکم، همه چیز با اطمینان گفته می‌شود به همین جهت است که حرفهای آنها به دل آدم‌ها می‌نشتست. چون سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

شما هر حرفی را محکم بزن، از دلت بزن، روی دل طرف مقابل اثر می‌گذارد. این یک قاعده است. ولی ما اینطور نیستیم مثلاً معلم ما را در نظر بگیرید، برنامه ریز ما را در نظر بگیرید، صبح بلند می‌شود واقعاً برنامه‌ای که می‌ریزد به همین محکمی و استواری است؟! به هیچ وجه.

### ○ چرا در حوزه سیاست‌گذاری چنین نیست و متفن و محکم حرف زده نمی‌شود؟

● علت این است که گامهایی از سیاست‌گذاری برداشته نشده یا مراحل از سیاست‌گذاری تعطیل مانده است. ما اگر سیاست‌گذاری را به معنی برنامه ریزی ستادی بگیریم. جلوتر از آن ما احتیاج به یک تئوری تربیتی داریم؛ باید تئوری تربیتی داشته

باشیم تا بتوانیم براساس آن سیاستگذاری کنیم. در حالی که ما تئوری تربیتی نداریم! الان شما از صدر تا ذیل آموزش و پرورش را جستجو کنید ببینید چه تئوری تربیتی در ذهنتان هست. ببینید کسی چیزی دارد. اگر هم چیزی باشد. هر کسی چیزی می‌گوید. یعنی برنامه ریزان آموزش و پرورش به لحاظ تئوری تربیتی هم اندیش نیستند، همفکر نیستند. پس بنابراین در سطح سیاستگذاری یکی از گامهای بسیار مهم که همان داشتن تئوری مشترک و واحد هست، ما نداریم. مثلاً یکی از عناصر این تئوری، ساختار روانی کودک یا نوجوان است، ما چه ساختاری برای کودک و نوجوان قائلیم؟ برای عقلش چه جایگاهی قائلیم؟ برای قلبش چه جایگاهی؟ برای همین تمایلات بدنی (گرسنگی، تشنگی، نیاز جنسی او) چه جایگاهی قائلیم؟! جستجو کنید. مثلاً از همه ماها پرسید که آقا برای مسئله جنسی فرد جایگاهی قائلید؟ آیا برای خوردنش جایگاهی قائلید؟ خوب اینها همه جزء تربیت هستند. شما نمی‌توانید برای خوردن که بخش مهمی از فعالیت آدم هاست، تربیت نداشته باشید. الان همین تلویزیون، شما دقت بکنید می‌بینید به نام تبلیغات اصلاً دارد جامعه را به سمت چسبیدن به شکم تربیت می‌کند. در نمایشنامه خسیس بود که خسیس می‌گفت خوردن برای زیستن است یا زیستن برای خوردن؟ من امروز به تلویزیون خودمان که نگاه می‌کنم حس می‌کنم زیستن برای خوردن است. علاوه بر تبلیغات، ببینید چقدر برنامه داریم در رابطه با اینکه این غذا را اینطوری درست کن، آن یکی را آنطوری درست کن، این را قاطی آن و آن را قاطی این بکن! آقا چقدر زندگی؟ همین مسئله، مسئله گم این سیستم ماست. در سیاستگذاری در حوزه تربیت ما اساساً مراحل را نداریم. آیا در وزارت آموزش و پرورش جایی را برای تعیین سیاست‌ها داریم؟ ممکن است بگویید که پژوهشکده تعلیم و تربیت شاید نقشی را داشته باشد و ما این را پذیرفته‌ایم که پژوهشکده یک فکر تربیتی ارائه کند و ما هم بگوئیم سمعاً و طاعتاً، این سیاستگذاری را عمل می‌کنیم. این را ما نداریم. یعنی مرکز شما هست، پژوهشکده تعلیم و تربیت هم هست ولی چی؟ چکاره هستید؟ در هیچ کجای نظام آموزش و پرورش تعریف شده نیستید. چقدر باید همایش‌های کدایی بگذاریم و حرف بزنیم ولی حاصل این همایش‌ها چیست؟ حاصلش این است که وزارت آموزش و پرورش بگوید الا و بالله باید از اینها استفاده بشود؟ نه! چقدر از این همایش‌ها را گذاشتیم کنار. برای اینکه رابطه‌اش با مجموعه‌های دیگر تعریف شده نیست.

○ برای اجماع همه دست اندرکاران در سیاستها و تئوریا چه پیش زمینه‌ها، یا چه پیش فرضهایی و یا اسباب و لوازمی ضروری است؟

● وقتی ما می‌گوئیم تئوری، در حقیقت قبل از هر چیز، از یک سری اندیشمند داریم صحبت می‌کنیم، کسانی که در مسائل تربیتی صاحب اندیشه هستند. حالا یک موقعی هست که فکرهایمان از یک اندیشمند واحد سرچشمه می‌گیرد، مثلاً در زمان حضرت امام (علیه السلام) خیلی از چیزها استناد می‌شد به بیانات ایشان و عمل می‌شد. ولی الآن باید اندیشمندانی جمع بشوند و این اندیشمندان فکرهایشان را یکی بکنند. یک روز خدمت حضرت آیت‌الله امینی رسیده بودم ایشان از من پرسید چرا جوانان وضعشان اینطوری است؟ گفتم دلایل عدیده‌ای وجود دارد ولی من یکی از دلایل عمده‌اش را این می‌دانم که ماها حرفهایمان یکی نیست. بنابراین جوان سردرگم می‌شود مثال زد، عرض کردم خدمتشان که یکی از آقایان سرشناس قم یک روزی مصاحبه کرده بودند. در مصاحبه‌اش که در روزنامه‌ها هم چاپ شد گفته بود که آفاکی گفته شما مهریه را کم بگیریدا مهریه را زیاد بگیریدا که به اصطلاح یک تأمینی باشد برای دخترها گفتم که من نمی‌گویم زیاد بگیریم یا کم بگیریم ولی ما توی این کتابهایی که خودمان خواندیم و تکرار می‌کنیم حدیث است از پیغمبر اکرم که «ولا تحالو فی مهور النساء فتکون عداوة» ما می‌گوئیم پیغمبر فرمود مهریه زن را زیاد نگیرید موجب دشمنی می‌شود. ما داریم نقلش می‌کنیم حال یک روحانی می‌آید و می‌گوید این را زیاد بگیرید. من این را خدمت حضرت آیت‌الله امینی عرض کردم که من نمی‌گویم زیاد یا کم بگیرید ولی حرف یکی باشد. یا بگوئیم زیاد یا بگوئیم کم. من قائل به این هستم که عده‌ای اندیشمند بیایند بنشینند مفهوم تربیت، لوازم تربیت، اهداف تربیت را در بیاورند و همه کسانی که از آن به بعد برنامه ریزی می‌کنند مقید و پایبند به آن اندیشه و نظر باشند والا نمی‌شود هر کسی فکر خودش را جلو بیندازد چون شما بدون تئوری که اصلاً عمل نمی‌کنید، یا تئوری آگاهانه است یا غیر آگاهانه، باید یک تئوری آگاهانه و منسجم حاکم باشد برای خودمان تا تربیت را به در و دیوار نزنیم اینکه من گفتم علی‌رغم آشفتگی خوشبینم، برای این است که، پتانسیل این مطلب را داریم، توان این کار را داریم. فقط باید احساس ضرورت بکنیم و البته یک مقداری که جلو برویم احساس ضرورت خواهیم کرد. مثلاً وقتی که دیدیم جوانها دارند روز به روز آسیب می‌بینند و لجام گسیخته‌تر می‌شوند یکجایی صدایمان در می‌آید.

می‌گوئیم آقا جان بیائید یک کاری کنیم. ما در سال گذشته یازده هزار نفر را به عنوان بچه فراری گرفتیم فرض کنید یک تعدادی را هم اشتباه گرفتند ولی سردرگم که بودند! بالاخره یکجایی صدای ما را درآورد که آقا تا کی می‌خواهیم این وضعیت باشد تا کی می‌توانیم اینها را بگیریم و تحویل خانه هایشان بدهیم. روز به روز آمارشان زیادتر می‌شود. می‌گویند در هر روز ۲۰ الی ۳۰ بچه فراری وارد ترمینال تهران می‌شوند. تا کی می‌خواهیم اینجوری باشد؟

○ آیا اقدامات موقتی که در آموزش و پرورش انجام گرفته و البته برخاسته از یک تئوری مدون و آگاهانه نبوده است، اقدامات مفیدی بوده‌اند و اساساً ما می‌توانیم با این اقدامات موقت امیدوار باشیم؟

● قبل از انقلاب و اوایل انقلاب و نیز بین اقدامات انجام گرفته در زمان جنگ و به خصوص بعد از جنگ باید یک مقداری تمایز قائل بشویم. در قبل و بعد از انقلاب ما با نیروهایی سروکار داشتیم که اینها به دلیل جدا بودن از مسئولیتهای اجرایی، به خوبی در ابعاد مختلفی که ذهنشان درگیر شده، بود فکر کرده بودند. مثلاً استاد مطهری، شهید مفتاح و شهید باهنر را که در نظر بگیرید، حتی شهید رجایی را که یک پست اجرایی داشت ولی فرصت این را داشت که یک اندیشه منسجم نسبت به آن موضعی که هست داشته باشد. این یک برهه از زمان است با مسئولیت افرادی که فارغ از اجرا سالها نسبت به آن موضوع درگیری فکری داشتند یا به عبارت دیگر آمادگی فکری داشتند. در دوران جنگ نیز بسیاری از فشارهای جنگ مانع از این بود که بخشهایی از شخصیت ما که جنبه فردی داشت و بیانگر تمایلات و هواهایمان بود آشکار شود و تا حد زیادی مکتوم باقی ماند. تا برسیم به بعد از جنگ، بعد از جنگ تمام کسانی که دست اندر کار اجراء بودند، فرصت اندیشیدن کافی را پیدا نکردند، از شناخت نظری مسائل دور ماندند. از طرف دیگر، جنگ هم فروکش کرده، انقلاب هم آن شور و هیجان خودش را از دست داده و امام هم به رحمت خدا رفته. حالا در چنین شرایطی می‌خواهیم تصمیم بگیریم، رفتیم در خانه کارشناسان را بزنیم و همه ما، هر مدیری در هر رده‌ای، هم کارشناس بوده هم مجری و هم قانونگذار! بدون اینکه سابقه‌ای یا تخصصی داشته باشد راجع به هر چیزی اظهار نظر می‌کند! یعنی معلوم بوده که مسایل را خیلی سخیف می‌داند ببینید آقای

سروش می‌گفت اگر شما برسید که روح چیست، همه حرف می‌زنند ولی اگر برسید که فرمول واکس کفشت چیست؟ اکثراً ساکت می‌مانند، یعنی ما روح را خیلی کمتر و پیش پا افتاده‌تر از واکس کفش می‌دانیم! به اضافه اینکه هواهای نفسانی هم شروع کرد به ظهور و بروز پیدا کردن. هواهایی که جنگ نمی‌گذاشت زیاد بروز و ظهور پیدا کند زیرا هر کسی پیش خودش خجالت می‌کشید و می‌گفت جوانان ما دارند کشته می‌شوند، من هم بایستی چیزی نخواهم ولی بعد از جنگ بروز و ظهور پیدا کرد - عقلها ضعیف ماند - اطلاعات ضعیف ماند ولی یک سری تصمیم‌گیری‌ها شد. بنابراین من در رابطه با اقداماتی که انجام گرفته است دو برهه قائلم. یک برهه تصمیماتی بوده که در صدر انقلاب گرفته شده است که اینها هر چند نه به وضوح، ولی آدم می‌بیند که بر تئوری‌های منسجم‌تری مبتنی بوده است تا تصمیماتی که امروزه ما می‌گیریم، تصمیمات امروزه ما تصمیمات بسیار زودگذری است. به اصطلاح موجودی است که سر از تخم در نیاورده، نوید مرگش را می‌دهیم! من باید بگویم که تصمیماتی که الآن گرفته می‌شود یا در سالهای گذشته و از زمان جنگ به این طرف گرفته شده چون نامنسجم بودند همه آنها ضربه زده‌اند و مشکل ایجاد کرده‌اند.

○ برخی این مسئله را مطرح می‌کنند که تئوری‌ها گاهی با نظر و اجرا و در عمل شکل می‌گیرند و گاهی صرف نظریاتی هستند بدون اینکه از قابلیت اجرایی برخوردار باشند در حوزه آموزش و پرورش نیز این مسئله دیده می‌شود که گاه تئوری‌هایی بروز کرده‌اند که امکان اجرا نداشته‌اند و همواره بین نظر و عمل فاصله بوده است حال سوال این است که برای پر کردن فاصله بین تئوری و عمل، تئوری و اجرا، شما چه راه حلی پیشنهاد می‌کنید؟ بالاخره آموزش و پرورش باید چکار بکند؟ اگر خواسته باشیم یک تئوری را که قابلیت اجرایی داشته باشد، در آموزش و پرورش داشته باشیم راه رسیدن به آن کدام است؟

● افلاطون می‌گوید که اگر که باید فلسفی بود، که باید فلسفی بود و اگر نباید فلسفی بود که باز باید فلسفی بود؛ یعنی اگر شما بخواهید فلسفی زندگی کنید یا غیر فلسفی، در هر صورت باید فلسفی باشید. چون همه اینها مبتنی بر یک اندیشه است. مثلاً شما می‌خواهید بگوئید فلسفه خوب است؟ باید فلسفه بلد باشید که بگوئید خوب است. اگر بخواهید بگوئید فلسفه بد است باز باید فلسفه بلد باشید تا بگوئید فلسفه بد است.



نمونه بارز آن امام محمد غزالی کتابی نوشت به نام «مقاصد الفلاسفه». این کتاب را آن چنان بر پایه فلسفی نوشت که تا سالها در اروپا به عنوان فلسفه اسلامی تدریس می شد. همین آدم پشت سر این کتاب، یک کتابی نوشت به نام «تهافت الفلاسفه» و در آن فلسفه را کوبید آن مقاصد الفلاسفه را برای این نوشت که بگوید آقا من می دانم فلسفه چیست؟ و آنچنان می نویسم که شما فکر می کنید من اصلاً خودم فیلسوفم و بعد آن را رد می کند. این مسأله ای که شما در مورد فاصله بین تئوری و اجرا می فرمایید نیز همینطور است. اگر ما بخواهیم از تئوری آغاز بکنیم و به اجرا برسیم باید از تئوری آغاز بکنیم و اگر هم از اجرا بخواهیم به یک تئوری برسیم باز هم باید در مقام اجرا تئوری داشته باشیم. بنابراین مبدأ کل کار ما فکر و اندیشه است. پس می باید از تئوری آغاز کرد تا به جایی برسیم. چون در اجرا یک سری محدودیتهایی دست و پای شما را می گیرد و به دنبال آن فکرتان را عوض می کنید بدون اینکه دلیل روشنی داشته باشید، دایم جزء جزء آن را عوض می کنید. و در آخر این فکر را تبدیل می کنید به یک هدیان! مثل این که شما یک کتابی نوشته باشید بعد کسی می آید و می گوید آقا به نظر من این مطلبش اشکال دارد و شما بگوئید باشد، من سعی می کنم این را درستش کنم، آن دیگری هم بگوید نظر من اینطور هست و همینطور اگر نظر هر کدام از این آدمها را شما دانه به دانه بگیرید و اجرا کنید آخرش می شود هدیان نامه نه کتاب! شما باید به یک تفکری پایند باشید و اجرای خودتان را با آن تفکر هماهنگ کنید. منتهی متفکرین شما باید زمان شناس باشند، فرهنگ شناس، تربیت شناس، انسان شناس باشند تا آن تئوری که دارند ارائه می دهند بریده از واقعیت نباشد. من می خواهم مثال بزنم کشوری مثل عربستان در همسایگی خودمان. شاید این کشور نزدیک به صد سال است یک تئوری دینی خاص را گرفته اند، یک اندیشه رادیکالی دارند و عمل هم می کنند، اگر شما بروید آنجا به هیچ وجه مثلاً صحبت از انتخابات نیست. من برای یک سمیناری رفته بودم مکه، جستجو کردم، دیدم هیچ کجا چیزی به نام انتخابات اصلاً معنا ندارد همه چیز انتصابات است. شما در آنجا می بینید همه با حجاب کامل. رفتارها، رفتار سطح بالا، منطقه شیعه نشین، همه شیعه. اصلاً همه چیز برای شما چشمگیر است. می دانید برای چه. به خاطر اینکه آنها هم با واقعیت های اجرایی سروکار دارند می گویند - آقا اجرا آن چیزی است که فقهای ما می گویند - یعنی به آن پایبند شده اند. تا حد زیادی پایبند شدند بعضی جاها

عقب نشینی کرده‌اند مثلاً دست دزد را قطع می‌کردند. حالا تحت فشارهای اجتماعی حداقل دزدهای خارجی را در زندان نگه می‌دارند. بنابراین من معتقدم اگر بیائیم واقعاً یک عده تئورسین را بنشانیم و آنها تکلیف کار را مشخص کنند بهتر است و این حرف، حرف منطقی است، مرحوم استاد جعفری می‌گفت آقا حرف‌ها و اختلافات را توی جامعه نیاورید! شما در هر حوزه‌ای، هر فکری که دارید، یک آکادمی درست کنید. بروید آنجا هر حرفی دلتان می‌خواهد بزنید به اصطلاح توی سر و کله همدیگر هم بزنید! ولی حرفی که از آن آکادمی بیرون می‌آید یک حرف باشد. تکثر نداشته باشد اگر تکثر داشته باشد، مردم گیج و آشفته می‌شوند. بنابراین ما ناگزیریم در حوزه تربیت هم بالاخره نهادی را درست بکنیم، بگوئیم آقا حرف تربیت را فقط اینجا می‌زند. همه متفکرها، هر چه هستند چپ، راست و... ولی مقید به تربیت اسلامی، مقید به اعتقادات اسلامی اینجا جمع بشوند، حرفهایشان را یک کاسه کنند. در هر کجا هم که دستگاههای تربیتی به اصطلاح دچار نقصان شدند، بگویند آقا باید از این مرجع پرسیم، این مرجع باید بگوید. مثلاً من الآن یک انتقاد شدیدی به جهت‌گیری تبلیغاتی تلویزیون دارم. می‌گویم آقا تبلیغات تلویزیون دارد مردم را به مبتذل‌ترین شکل منحط می‌کند. من هیچ فرقی بین این و آن تبلیغات جنسی که اروپائیان می‌کنند نمی‌بینم. آنها به پائین تنه چسبیده‌اند و اینها به شکم! شکم و شهوت دو چیز هستند که اگر شما گرفتار آن شدید نمی‌توانید به سطوح دیگر فکر کنید. حالا اگر این حرف مثلاً از آن مرجع که گفتیم بیرون بیاید که شما در تلویزیون حق نداشته باشید اینکار را بکنید بالاخره تکلیف مشخص می‌شود. بر همین اساس می‌بینید که مثلاً تلویزیون عربستان به شکل کاملاً مشخص عمل می‌کند مثلاً زن را که موهایش را نشان می‌دهند از پشت سر نشان می‌دهند. یعنی فتوا داده مو را اگر از پشت سر نشان بدهید زیاد مهم نیست ولی از روبه رو نباید نشان بدهید: این فتوای مراجع آنهاست. آیا وزارت آموزش و پرورش این توان را دارد که چنین مرجعی باشد یا این مرجع مافوق آن وزارت خانه است؟ شورای عالی انقلاب فرهنگی چه جایگاهی در این قضیه دارد؟ شورای عالی آموزش و پرورش و تمام تشکیلات دیگر ما هر کدامشان در حقیقت به نوعی از آن مسیری که باید می‌داشتند فاصله گرفته‌اند. من در این مورد قائل به این موضوع هستم که ترکیب شورای عالی انقلاب فرهنگی ترکیب کارشناسی نیست، ترکیب سیاسی، اجرایی است. شما نگاه کنید آدمهایی که در آن

هستند چه کسانی هستند - مثلاً رئیس جمهور، رئیس این شورا است وزرای آموزش و پرورش و وزرای مثل فرهنگ و آموزش عالی هم هستند. آنها هم علی القاعده باید با ترکیب کارشناسی مرتبط باشند ولی وزن اجرایی آن خیلی بالاست. شورای عالی انقلاب فرهنگی اساساً به عنوان یک شورای تئورسین طراحی نشده است. اصلاً ما چنین مرجعی ندایم. ما یک مجموعه تئورسین را تربیت و طراحی نکرده‌ایم. در حوزه هم نیست. من به حضرت آیت الله امینی این مطلب را گفتم که آقا شما حداقل در حوزه می‌توانید این کار را بکنید. حرفهای دینی شما یک حرف باشد. حرف ضد و نقیض از حوزه بیرون نیاید. جوانهای ما الآن مسائلی که دارند دربارهٔ دین، کسی صحبت نمی‌کند که آقا این حرف اینچنین درست است یا آنچنان بلکه در مورد اصل دین هم سؤال دارند. من درس روانشناسی اسلامی را به دانش آموزان می‌دهم یکجایی تمام اجزاء شخصیت آنها درگیر می‌شود، می‌آیند مسئله را مطرح می‌کنند و می‌گویند آقا ما دین را از این و از آن و از هر کسی یک جور داریم می‌شنویم. تکلیف ما چیست؟ حس می‌کنند در درونشان، مسئله دین مطرح هست منتهی نمی‌دانند چه جور جمعش بکنند. علت آن این است که مثلاً یک نفر روحانی گفته من لباسم آخوندی هست. فکرم آخوندی نیست! خوب جای این سؤال هست که یعنی چه؟ این یعنی ریاکاری؟! فکر می‌کند با این جمله‌اش دارد جوانها را جذب می‌کند در حالی که جوان فکر می‌کند این اصلاً ریاکار است، این دارد نقش بازی می‌کند. یا مثلاً این روحانی می‌رود یک چیز می‌گوید و آن دیگری چیز دیگری می‌گوید ضد او و بالاخره آشفتگی ایجاد می‌کنند. شورای عالی انقلاب فرهنگی که شما می‌فرمائید، یک شورای مولد تئوری نیست.

○ این سیاستهایی که اعلام کرده‌اند آیا مبنایی نیست برای اجماع نظر؟

● اگر هم سیاستهایی وجود داشته باشد من معتقدم یک تئوری جلوتر از آن می‌خواهد. البته سیاستگذاری بدون تئوری امکانپذیر نیست، تئوری دارند، یعنی کسانی که سیاستگذاری می‌کنند، چه آگاهانه و چه غیر آگاهانه، تئوری دارند در تئوری‌ها اگر هم غلط و درست نداشته باشیم، جامع و غیر جامع که داریم، کامل و غیر کامل که داریم. ما در زمینه تربیت احتیاج به یک تئوری جامع داریم. حال آنکه ما در هر جایی یک جور هستیم. وقتی می‌رویم بیرون می‌گوئیم آقا من با این طرح که تصویب شده موافق نبودم.

این چه حرفی هست که می‌زنی. نشستی و بلند شدی و تصویب کردی، حالا چرا ضعیفش می‌کنی؟ اینها به خاطر این است که در تئوری یکی نیستند.

○ از آنجا که این تئوری تربیتی، باید مبتنی بر آموزه‌های اسلامی باشد چگونه می‌توانیم حوزه را درگیر کنیم و در این عرصه به صورت تخصصی وارد کنیم؟

● اگر آن شورا باشد قطعاً ترکیبی است از متفکرین ما در حوزه‌های مختلف. من جمله حوزه، حوزه هم باید مداخله بکند و این شورا را بسازد. ولی مسئله این است که الان یک چنین مجموعه‌ای نداریم. اصلاً وجود ندارد. من این مطالبی را که دارم عرض می‌کنم با توجه به ارتباطی که از نزدیک با بسیاری از نهادهای تصمیم‌گیر فرهنگی کشور دارم می‌گویم. مثلاً من الان که در آموزش و پرورش کار می‌کنم در دانشگاه هم هستم، با صدا و سیما سالیان سال است که ارتباط نزدیک دارم. با شورای عالی انقلاب فرهنگی نه از نزدیک ولی بالاخره در جریان کارهایشان هستم و می‌دانم که چه کارهایی می‌کنند. من بین اینها یک گسیختگی بسیار عجیبی را شاهد هستم. مثلاً ببینید در روز ۱۵ خرداد که تعطیل بود، در تلویزیون ضبط برنامه داشتند راجع به دخترهای تهران - چهار تا دختر را آورده بودند با مانتوهای تنگ و موهای بیرون که محصل کلاس سوم دبیرستان بودند. گویا این دخترها پرسیده بودند آقا ما همین شکلی بیائیم یا لباسهایمان را عوض کنیم؟! این آقای برنامه ساز به اصطلاح متفکر به آنها گفته بود همین جوری بیائید، اصلاً دخترهای تهران همین شکلی هستند! آمده بودند دم درب سازمان به آنها گفته بودند که ما بدون مقنعه راه نمی‌دهیم. شما روسری و موها و پاهایتان پیدا هست. جواب داده بودند آقا قرار است برنامه بسازیم، اما یک ضوابطی هست. خوب درست هم هست؛ آن دختر نوجوان که تا به حال داخل سازمان هم نشده بود از این آقای متفکر برنامه ساز فکرش روشن‌تر بود. خلاصه رفته بودند ۲ تا مقنعه قرض کرده بودند و کرده بودند سرشان. دوباره به آنها گفتند مقنعه‌تان را عوض کنید یکی اینها را دیده بود و به مسئول حراست گفته بود آقا ما که اینطوری نگفتیم خلاصه این مسئله بماند. جمعی نشستند و فیلمبرداری را شروع کردند. هر که از آن تو نگاه می‌کرده می‌گفته این دامن شما اینجوری باید باشد، این شکل جمعش می‌کردند. به اصطلاح چون مانتوی آنها کوتاه بود نباید تکان می‌خورند، هی می‌آمدند و می‌گفتند شما آستین را اینجوری کن، موهایت را و...

کل این برنامه که می‌خواستند ضبط کنند حدود ۴ ساعت طول کشید در حالی که بنا بود ۲۵ دقیقه ضبط شود. حالا این قسمت تمام شد. دیدیم یکی از مسئولین همان شبکه آمد و به دخترها گفت من از شما می‌خواهم فعال در بحث شرکت کنید. یکی از شما بلند شوید و میکروفن را زمین بگذارید و بگوئید آقا من نمی‌خواهم توی این بحث شرکت کنم، اینطوری فعال باشید! باز این دختر برگشت و گفت آقا اینطوری که می‌گوئید لاقلاً بگذارید من دفعه بعد، یک مانتوی گشاد بپوشم که بتوانم لاقلاً دستهایم را تکان بدهم. شما ملاحظه کنید! بعد من گفتم آقا جان شما چی دارید می‌گوئید، چرا این بدبختها را دارید دچار دیوانگی می‌کنید! آنوقت به همین آقا گفتم موضوع بحث بعدی ما «هویت» است گفت نه! نه! «هویت» خطرناک است! گفتم چرا خطرناک است. گفت ابهام زیاد داریم. گفتم تو ابهام زیاد داری! من کارشناسم، ابهام ندارم من می‌دانم هویت چیست ببینید مسئله این است که این آشفتگی‌ها در عمل تبدیل می‌شود به وضعیتی که، این دختر جوان ما بهتر از ما می‌فهمد که ما داریم به در و دیوار می‌زنیم. همه اینها ناشی از این است که ما در اصل گیج هستیم. اینها مثلاً برنامه ریزان ما هستند.

○ شما در سخنان خود، به پاره‌ای از موانع شکل‌گیری یک اصلاحات کارآمد اشاره کردید، لطف کنید و توضیح بیشتری درباره موانع و آسیب‌های اصلاحات و تحول بایسته در تربیت دینی بیان کنید.

● من با اندیشه خودم موانع را بررسی می‌کنم، چند عامل عمده را مد نظر قرار می‌دهم یکی اینکه اولاً وضعیت موجود خودمان را به خوبی نمی‌شناسیم مثلاً آمارهایی که داده می‌شود، آمارهای اقتصادی و جمعیتی و... آدم نمی‌تواند با اطمینان راجع به این آمارها صحبت بکند. مثلاً آقای نجفی یک زمانی اعلام کرده بود که تا سال ۱۴۰۰ پیش بینی شده که به طور متوسط سالی ۲ میلیون نفر به جمعیت دانش‌آموز کشور اضافه خواهد شد. شما یادتان هست، ولی الآن ملاحظه کنید که از حدود ۷ سال قبل به این طرف، روز به روز تعداد دانش‌آموزان ما کمتر شده‌اند! یعنی ورودهای ما کمتر شده و الآن هم آمار کل جمعیت دانش‌آموزی ما دارد پایین می‌آید. یا مثلاً آمار کلاس‌هایی که باید ساخته شود و تعمیر شود یک چیزهایی هست که من اصلاً نمی‌توانم به اینها اعتماد بکنم. چرا؟ چونکه اولاً ما تعداد زیادی مدرسه داریم که ساخته شده، ولی رها شده

است اصلاً توی روستاها دانش آموز ندارد. یا دانش آموز توی مدرسه هست. یک مدرسه مثلاً یا ۳ تا کلاس، ۲ تا کلاس و چهار دانش آموز. البته اینها را می‌گویند ما معلم نمی‌دهیم. مثلاً ما در منطقه روستایی خودمان طرفهای ساوه، آنجا ۸ تا دبیرستان هست با هشتصد دانش آموز در حالی که در مدارس تهران ما یک شیفت آن هست با هزار تا، هزار و دویست دانش آموز. شما می‌بینید آمار و ارقام، ارقامی نیست که شما بتوانید روی آنها حساب باز کنید. بالاخره این مدارس خالی افتاده. مثلاً جمعیت دانش آموزی منطقه‌ای ۳ سال پیش یازده هزار نفر بوده الان جمعیت آن چهار هزار نفر دانش آموز است. یا در مسائل پژوهشی قرار بود ما تحقیقی انجام بدهیم و بررسی کنیم رابطه بین مذهب و افسردگی را، رابطه پیدا نکردیم بین مذهب و افسردگی، افسردگی نه کم بود و نه زیاد مثل جمعیت معمولی. گفته بودند ما اعتبار این کار را می‌دهیم و باید یک رابطه معنا داری پیدا شود. گفتم رابطه پیدا نمی‌شود ولی حالا که اصرار دارید بروید توی کامپیوتر مثلاً فلان دکمه را بزنی تمام انواع همبستگی‌ها را برگرد شاید بعضی هاشان معنا دار بود و رفتند همین کار را کردند. طرف می‌خواهد با دادن بودجه حتماً به یک نتیجه‌ای برسد که مثلاً رابطه‌ای بود. ببینید تحقیقات موجود ما چقدر قابل اعتماد است؟

یک مشکل دیگر این است که ما اهداف دراز مدّت و کوتاه مدّت نداریم که به هم پیوسته باشد. من خودم اهداف پرورشی نوشتم، هر کجا دیدند گفتند به به و چه چه! و خیلی تعریف کردند. ولی یکجا از آن استفاده نشد گفتم این یک الگو هست که بگیریم. من در زمانی که مسئول کارشناسی تحقیقات بودم، کارشناسان را جمع می‌کردم و به آنها می‌گفتم که آقا جان به هدف‌گذاری احتیاج داریم. هدف نداریم، بروید هدف بنویسید. هر چه می‌گفتم، می‌گفتند درست هست. می‌رفتم جای دیگر، دیدم فایده ندارد. من زمانی که منتقل شدم به دانشگاه، برگشتم آمدم و همین دفتر تبلیغات اسلامی می‌نشستم تا ساعت ۸/۵ شب و هدف می‌نوشتم. آن هدفهایی که شما ملاحظه کردید. البته گاهی هم یک تعبیرات و ستایشهای بسیار عجیب و غریبی هم می‌شد. مثلاً هیأت اعزامی از مجلس زمانی که می‌خواستند در کارهای آقای نجفی بازنگری داشته باشند رفته بودند نزد آقای زرهانی. آن هدفها را در یکی از کتابهای معاونت پرورشی به اینها ارائه داده بودند، یکی از نمایندگان گفته بود از صدر اسلام تا به حال کاری به این قوت انجام نشده است! باید نه به آن شوری باشد نه به این بی‌نمکی که هیچ کجا استفاده نشده این

اهداف. شما هر کاری می‌کنید باید هدف داشته باشید یا نداشتن هدف دراز مدت یا کوتاه مدت، اهداف ما کاملاً به سطح حسی حرکتی نزدیک می‌شود. و بچه ذهنش چیزی را ترسیم نمی‌کند و هر چه را که در دسترس چشمش هست همان می‌شود هدفش. ما ساختارهایمان را بدون توجه کافی، تند تند عوض می‌کنیم! بدون اینکه واقعاً بدانیم ساختارمان را به چه دلیل داریم عوض می‌کنیم. ساختار آموزش و پرورش در سالهای اخیر تقریباً هر سالی یکبار، دو سالی یکبار، جابجا و عوض شده است. اگر کسی پرسد برای چه؟ من که نمی‌دانم. اگر ساختار ساختار خوبی باشد. باید ظرف ۵ سال به شما جواب بدهد. نه اینکه تندتند عوض بشود و مدیران ما هم آموزش کافی نسبت به آنها نداشته باشند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی